



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بررسی و نقد ارزیابی‌های متنی و سندی

روایات اسباب نزول در تفسیر مجمع البیان*

□ زهره نریمانی^۱
□ فاطمه کریمی^۲

چکیده

طبرسی، در مقدمه تفسیر خویش، با توجه به حدیث ثقلین، وسیله هدایت مردم را قرآن و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته، که این نشان از جایگاه ویژه روایت نزد ایشان است. لذا با وجود نقل تعداد زیادی از روایات اسباب نزول در این تفسیر، خطاهای سه گانه وی در برخورد با اشکالات متنی و سندی از دید گزارشی و نه تحلیلی مفسر نسبت به روایات حکایت دارد. با وجود نقدهایی که طبرسی بر تعداد اندکی از متن برخی از روایات اسباب نزول تفسیر مجمع البیان وارد نموده، برخورد وی در قبال بخش عمده روایات، قابل تأمل است. موضع سکوت او در برابر متونی که با معیارهای آیات قرآن، شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، عقل، تاریخ، اهداف سیاسی و خصوصیت شخصی قابل نقد است، جلوه گر می‌شود و مورد دیگر، خطای او در نقل تفسیر و مصداق آیات، ذکر متناقض او از اسباب نزول در ذیل برخی آیات و سور، ذکر تاریخ نزول آیات و نیز نقل روایاتی که بیشتر جنبه داستانی به روایت می‌دهد و حتی بی‌تناسبی بعضی دیگر با آیات مربوط، از

آموزه‌های حدیثی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۴.

۱. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول) zohrehnarimani92@yahoo.com

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم zohrehnarimani@yahoo.com

کاستی‌های متنی در نقل روایات اسباب نزول در تفسیر مجمع البیان به حساب می‌آید. بی‌توجهی مفسر به حوزه سند روایات از جمله اشتباه او در منسوب دانستن برخی روایات به امام محمدباقر علیه السلام، عدم ذکر سند و منبع در تعدادی قابل ملاحظه از آنها، عدم گزینش روایت صحیح با توجه به سند و یا راوی و نیز نقل روایت از معاندان معصومین علیهم السلام، همگی از کاستی‌های مجمع البیان به‌شمار می‌رود.

واژگان کلیدی: مجمع البیان، روایات اسباب نزول، نقدمتنی، نقد سندی.

مقدمه

یکی از مباحث مطرح‌شده در حوزه علوم قرآنی، اسباب نزول است. آشکار است که با شناخت اسباب نزول برخی از آیات قرآن، فهم و تفسیر آیات هم آسان‌تر و سریع‌تر صورت می‌گیرد؛ اما از این نکته نیز نباید غافل ماند که به همان اندازه، کوچک‌ترین ایراد متنی یا سندی در برخی روایات اسباب نزول و اعتماد به آنها و در نتیجه تکیه نمودن بر آنها در تفسیر آیه هم موجب درک ناصحیح می‌گردد.

از جمله مفسران مهم شیعه و سنی که به ذکر این بحث در تفسیر خویش به شکل گسترده‌ای پرداخته، فضل بن حسن طبرسی، مؤلف تفسیر «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» است. مفسر، در مقدمه، بر اهمیت روایات در تفسیر قرآن و هدایت مسلمین تأکید نموده است، (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۵/۱)، از همین جهت خود برای روایات، اهمیت ویژه‌ای قائل است. او این نکته را نیز یادآور شده که خبر منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام باید صحیح باشند؛ چرا که تفسیر قرآن کریم، جز به اخبار صحیح و نص صریح جایز نیست (همان، ۸۰)، و از این رو می‌توان چنین برداشت کرد که او در تفسیر آیات، تنها به روایاتی اعتماد نموده که از منظر خود، از صحت سندی برخوردار بوده است.

در این پژوهش، بر آن شدیم تا نحوه کارکرد روایات اسباب نزول در مجمع البیان و دیدگاه طبرسی نسبت به آنها را ارزیابی نموده و از طریق پرداختن به نقدهای متنی و سندی روایات اسباب نزول آمده در مجموع روش کار ایشان را مورد مذاقه قرار دهیم.

۱- نقدهای متنی روایات اسباب نزول در تفسیر مجمع‌البیان

بررسی متون روایات، به‌عنوان یکی از راههای پی بردن به صحت یا عدم صحت روایت، امری ضروری است؛ لذا در این راستا، در بحث بررسی و نقد روایات سبب نزول تفسیر مجمع‌البیان، ابتدا این شاخصه مورد توجه قرار خواهد گرفت.

طبرسی ۵۲۳ روایت سبب نزول در ذیل ۲۵۹ آیه از ۵۱ سوره در تفسیر خود نقل نموده است.^۱ طبرسی، فقط به اسباب نزول ذیل ۸ آیه، نقد وارد نموده و بر ۵۸ مورد دیگر، صحه گذارده و در قبال ۴۵۷ سبب نزول باقی‌مانده، سکوت اتخاذ نموده است؛ به این معنا که نه آنها را رد و نه تصدیق نموده و در تفسیر آیات مربوط، از آنها بهره‌ای نبرده و اشاره‌ای هم به آنها نکرده است.

مبانی طبرسی در نقد روایات سبب نزول، معیارهای مشهوری چون آیات قرآن (همان، ۶۶۵/۹)، مبانی فقه شیعه (همان، ۵۸۳/۲)، عقل (همان، ۶۰۹/۶)، تاریخ (همان، ۱۲۶/۹)، تأویل و توجیه دیگران (همان، ۱۴۵/۷)، و نیز با استفاده از مبانی غیر مشهور مختلف (همان، ۳۶۱/۱-۳۶۰؛ ۴۰۶/۷؛ ۸۶۵/۱۰)، است که ابتدا، به‌عنوان اولین گروه از نقدهای متنی وارد بر اسباب نزول تفسیر، از آن یاد می‌شود. اما همین نقدها و روش نقدهای مرحوم طبرسی خود خالی از اشکال نبوده که بررسی آنها لازم به‌نظر می‌رسد.

۱-۱- نقدهای ناقص بر روایات موضوع

اولین نقدی که بر روش نقد طبرسی وارد می‌شود ناقص بودن تحلیل‌ها و نقدهای ایشان است. گاه برخی از روایاتی که مورد نقد طبرسی واقع شده است، نقد کامل متنی و سندی بر آنها وارد نشده و مفسر با نقدی مختصر از آن عبور نموده است. روایاتی که گاه عصمت پیامبر ﷺ و قرآن را نشانه گرفته و به همین سبب نقد همه جانبه سندی و متنی آنها ضرورت دارد. برای نمونه طبرسی، سبب نزول سورة فلق را چنین نقل نموده است: «مفسران اهل سنت، این روایت را از ابن عباس و عایشه نقل کرده‌اند که لبید بن اعصم یهودی، رسول خدا ﷺ را سحر کرد. آنگاه آن (سحر) را در چاه بنی زریق انداخت، پس رسول خدا ﷺ مریض شد، پس آن حضرت در بین آنکه خوابیده بود، دو

۱. این ارقام بر اساس استقصاء تام صورت گرفته است.

فرشته نزد او آمدند. یکی از آنها نزد سر آن حضرت و دیگری در پیش پای آن حضرت نشست، پس به آن حضرت خبر دادند که آن (سحر)، در چاه ذروان، در زیر سنگی و در جف پوست خوشه خرما قرار گرفته است. پیامبر ﷺ بیدار شد و حضرت علی علیه السلام و زبیر و عمار را فرستاد تا آب چاه را کشیدند و آن سنگ را بلند کردند و آن جف و بسته را از آن بیرون آوردند و دیدند که در آن، شانه سری است و در دو دانه از دندانه‌های آن شانه، یازده گره است که با سوزن دوخته شده است، پس از آن، سوره فلق نازل شد و پس از خواندن هر آیه، زمانی که یکی از این گره‌ها باز می‌گشت، پیامبر ﷺ در خود، احساس سبکی و عافیت نمود. پس چون دو سوره مذکوره تمام شد، همه گره‌ها باز و پیامبر ﷺ عافیت کامل پیدا نمود و جبرئیل می‌گفت: به نام خدا تو را از شر هر چیزی که آزارت کند، از حسود و چشم بدی حفظ می‌کنم و خدا، تو را شفا بخشد» (همان، ۱۰، ۸۶۵)

طبرسی به‌طور مختصر، با معیار عقلی و با استناد به آیات قرآن، بر روایت نقد وارد نموده، و مسحور شدن را مستلزم زایل شدن عقل و دیوانه شدن دانسته، که این مقوله را با آیات قرآن (فرقان: ۹/۸)، در تضاد دانسته است (همان)، ضمن آنکه در پایان توجیهی مبنی بر پذیرش ابتدائی و بخشی از این نقل را بیان نموده است (همان)^۱.

۱-۲- نقد و نظر تکمیلی

ضمن اذعان به صحت رأی مرحوم طبرسی؛ باید این مطلب را افزود که در این روایت صرفاً موضوع سحر شدن پیامبر ﷺ، مطرح نیست که با نفی و یا خنثی شدن آن به مدد قرآن، آنگونه که طبرسی گفته کفایت کنیم. بلکه این روایت منقول از عایشه و ابن عباس، از جهات بالاتری باید مورد مذاقه قرار گیرد. خداوند بر طبق آیه «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده/۶۷)، «و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد». مصونیت

۱. «لیکن ممکن است که آن یهودی یا دختران او، بنا بر آنچه روایت شده، برای این کار، کوشش کردند؛ اما قدرت بر این کار پیدا نکردند و خدا، پیامبرش را بر آنچه آنان می‌خواستند انجام دهند، از نقشه آنها خبر داد تا استخراج شد و این دلالت، بر صدق خبر آن حضرت داشت. بنابر این، چگونه جایز باشد که بیماری پیغمبر، به‌خاطر کار آنها باشد و حال آنکه اگر بر این قدرت داشتند، هر آینه از شدت دشمنی با پیامبر، آن حضرت و بسیاری از مؤمنین را می‌کشتند».

پیامبر را از هر آزار و خطر و گزند از سوی دشمنانش، در راه ابلاغ رسالت تضمین نموده است (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹: ۱۳۷/۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۴۴/۳؛ طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۴۴/۶). در اینجا، یک نکته که از آیه، استنباط می‌گردد و با دلیل عقلی نیز پیوند می‌خورد، این است که خدا در پی بیان چاره جویی و درمان و حل، بعد از گزند که متوجه پیامبر ﷺ می‌شود، نبوده، بلکه حفظ و پیش‌گیری از هرگونه آزار، از سوی مخالفان ایشان را گوشزد نموده است. همان‌گونه که خداوند، پیامبران پیشین را هم از آزار و اذیت دشمنانشان، حفظ کرد؛ برای مثال، خداوند حضرت ابراهیم را در آتشی که نمود برای سوزاندن ایشان، مهیا کرده بود، رها ننمود که آسیب ببیند و بعد بخواهد ایشان را شفا دهد؛ بلکه به خواست خدا، آتش، بر او سرد شد. به هر حال، پر واضح است که ماهیت اعجاز جز این نمی‌تواند باشد؛ زیرا اگر قرار باشد که آسیبی از سوی دشمنان، متوجه سلامتی پیامبر شود، پیامبری او زیر سؤال می‌رود و با دیگر افراد، تفاوتی ندارد. گفتنی است که این روایت، با تاریخ نیز موافقت ندارد؛ به دلیل آنکه سوره فلق، به اتفاق، سوره‌ای مکی است (زرکشی، ۱۴۱۰: ۲۸۰/۱؛ معرفت، ۱۴۱۵: ۱۳۶/۱؛ رامیار، ۱۳۸۹: ۶۱). و با توجه به اینکه یهود در مدینه اقامت داشته‌اند و هنوز دشمنی‌ها و ستیزه‌جویی‌های آنان با پیامبر، از رهگذر هجرت ایشان به آنجا صورت نگرفته بود؛ لذا از دید تاریخی هم این روایت، مردود است.

از این گذشته، هرچند که نقد متنی روایت، مورد توجه است؛ اما پیرامون سند آن هم بحث وجود دارد؛ چرا که با توجه به مکی بودن سوره فلق، عایشه در آن زمان، با پیامبر هنوز ارتباطی نداشته است (نمری القرطبی، ۱۴۲۷-۱۴۲۶: ۵۴۵/۲؛ فیروزمندی بندپی و نریمانی، ۱۳۹۳: ۱۴۷)، و حتی هنوز متولد نشده است تا بتواند گزارشی از سبب نزول آیه‌ای داشته باشد؛ این مطلب، هم از نقل طبرسی در ذیل آیات افک در سوره نور که عایشه خود را دختری کم سن و سال توصیف نموده (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۰۶/۷)، و هم با توجه به اینکه سوره فلق جزء اولین سور نازل شده در مکه و سوره نور، جزء سور مدنی است، فهمیده می‌شود. از این گذشته، ابن عباس که تنها سه سال پیش از هجرت متولد شده است (کشی، بی‌تا، ۲۷۲/۱)، در زمان نزول سوره فلق، هنوز به دنیا نیامده که شاهد چنین امری باشد.

به هر ترتیب، از این دست متن اسباب نزولی که طبرسی نقد نموده؛ اما نیاز به تکمیل دارند، در تفسیرش به چشم می‌خورد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۶۱/۱؛ ۱۴۵/۷-۱۴۴: ۶۶۴/۹-۶۶۳). (۶۶۳)

۳-۱- سکوت طبرسی در برابر متن نادرست اسباب نزول

گفته شد که طبرسی بر قسمت اعظم روایات سبب نزول نقل شده در مجمع البیان سکوت کرده است. سکوت طبرسی در برابر برخی از اخبار اسباب نزولی که با اتکا به مبانی پنج گانه قرآن (همان، ۸۸/۳ و ۱۴۷)، ساحت پیامبر اسلام ﷺ (همان، ۴۷۳/۴-۴۷۲: ۵۷-۵۶؛ ۲۰۶/۷-۲۰۵: ۵۶۳/۸؛ ۱۹۹/۹-۱۹۸: ۸۴۰/۱۰؛ تاریخ (همان، ۵۰۹/۲؛ ۱۴۷/۳؛ ۸۰۸/۴؛ ۵۹۸/۶؛ ۵۸۷/۱۰)، انگیزه سیاسی و خصومت شخصی (همان، ۵۰/۷؛ ۴۷۲/۹-۴۷۱)، و در نهایت، با معیار عقل (همان، ۸۱/۵؛ ۱۱۲/۷)، متن آنها مورد نقد قرار می‌گیرد، مطلبی قابل تأمل است. ذکر این نکته لازم است که گرچه گاهی در پاره‌ای از روایات اسباب نزول، موازین دیگری غیر از موارد نامبرده، در نقد متن آنها، وارد عمل می‌شوند؛ اما به‌طور کلی، محور اصلی نقد، این پنج مبناست و پررنگ‌تر از هر معیار دیگر هستند. برای نمونه مفهوم برخی از روایات متضمن نزول آیاتی از قرآن در پی خواست عده‌ای از مردم و جهل خداوند به موضوعاتی است؛ که طبرسی با نقل و سکوت در برابر آنها به روش کار خود در این تفسیر شریف خدشه وارد نموده است.

از جمله این موارد سبب نزول آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (نساء/۴۸)، است که طبرسی، نقل نموده است «کلبی گوید: این آیه درباره مشرکان؛ یعنی وحشی و رفقاییش نازل شد؛ زیرا هنگامی که وی حمزه را کشت و با وجود آنکه به او وعده داده بودند که در صورت کشتن حمزه، آزادش می‌کنند؛ اما او را پس از کشتنش آزاد نکردند. او به مکه بازگشت و همراه رفقاییش، از کردار خود نادم شدند و نامه‌ای خدمت پیامبر ﷺ نوشتند و پشیمانی خود را اعلام داشتند و نوشتند که هیچ چیز مانع اسلام ما نیست، جز اینکه در مکه از شما شنیدیم که شرک و قتل نفس و زنا مانع توبه است و ما همه اینها را مرتکب شده‌ایم و اگر این موانع در کار ما نبود، به تو ایمان می‌آوردیم. از این جهت،

آیه ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا...﴾ (مريم/۶۰)، نازل گردید و پیغمبر، آیه را برای وحشی و رفقاییش فرستاد. چون آیه را خواندند، نوشتند: این هم شرط سختی است، می ترسیم که نتوانیم عمل صالحی انجام دهیم و صلاحیت تبعیت از این آیه را پیدا نکنیم. از این رو، آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ...﴾ (نساء/۴۸)، نازل گردید و پیامبر آیه را برای ایشان فرستاد. آیه را قرائت کردند و نوشتند که می ترسیم از آن کسانی نباشیم که مشیت الهی بر آمرزش ایشان تعلق گیرد؛ لذا این آیه نازل شد ﴿قَلِيلًا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا...﴾ (زمر/۵۳)، «بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید، از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد». پیامبر ﷺ این آیه را برای ایشان فرستاد و پس از قرائت، همگی اسلام آوردند و نزد پیامبر ﷺ آمدند، پیامبر ﷺ به وحشی فرمود: بگو که چگونه حمزه را کشتی؟ بعد از آنکه وحشی ماجرا را شرح داد، فرمود: وای بر تو، خودت را از من دور گردان و او به شام رفت و تا آخر عمر در آنجا ماند» (همان، ۸۸/۳).

متن روایت، به خوبی، گویای ساختگی بودن آن است؛ چرا که با توجه به آن، چنین برداشت خواهد شد که پروردگار، باب میل و به دلخواه وحشی و دوستانش، آیاتی را برایشان نازل نموده تا اینکه آنها آیه مورد پسند خویش را انتخاب کنند و اسلام بیاورند. اگر چنین چیزی بوده، پس باید خداوند با دیگران، اعم از کفار و مشرکان نیز چنین برخورد می کرد تا آنها هم به دلخواه خود، آیه ای بخواهند تا مورد پسندشان واقع گردد، حال آنکه پروردگار، در برخی آیات، به پاره ای از خواسته های نامعقول مشرکان، پاسخ داده است؛ از جمله ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا...﴾ (رعد/۳۱)، به گفته مفسران، منظور از فراز آخر آیه این است که هدایت، به امر و اراده خداست و به طور کلی، آیه مورد بحث، حکایت از مالکیت تمام امور، به دست خدا دارد و اینکه خداوند خود می داند که اگر خواسته های آنان را که در آیه، بدان اشاره شده، عملی نماید، باز ایمان نمی آورند و هدایت نخواهند شد (طباطبایی، ۳۵۹/۱۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۲۹/۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۱۸/۱۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۸۸/۳).

یک نمونه دیگر از آیات قرآن در این مورد، آیات سوره کافرون است که مربوط به رد خواسته مشرکانی است که نزد پیامبر آمده و از او خواستند که یک سال، به پرستش خدایان مورد پرستش خودشان پردازد و آنها هم یک سال، به عبادت خدای مورد پرستش پیامبر ﷺ پردازند تا اینکه اگر در نظر هر کدام از دو گروه (پیامبر و مشرکان)، خدای دیگری بهتر باشد، از آن بهره‌مند گردند (طبرسی، ۱۰: ۱۳۷۲/۸۴۰؛ طباطبایی، ۲۰: ۳۷۵/۳۷۵؛ ابن عاشور، بی تا، ۵۰۹/۳۰؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ۵/۶۱۹): ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ (کافرون).

با توجه به این آیات، چگونه می‌توان پذیرفت که خدا به میل وحشی و دوستانش عمل نموده که آیاتی، وفق مرادشان نازل نماید؟ از همه مهم‌تر آنکه، از آنجایی که سیاق آیات پیش از این آیه مورد بحث، مربوط به نکوهش یهود، مبنی بر عدم فرمانبرداری و پذیرش دین اسلام است و از این گذشته، این چیزی است که دسته‌ای از مفسران بدون ذکر سبب نزول، به آن معتقد هستند (شاذلی، ۱۴۱۲: ۶۷۷/۲؛ قرشی، ۱۳۷۷: ۲/۳۷۷)، لذا از این لحاظ هم بر این سبب نزول مزبور، به خودی خود، خط بطلان کشیده می‌شود.

مورد دیگری که بی‌اساسی این سبب نزول را محکم می‌کند، این است که آیه ۶۰ سوره مریم که در این سوره مکی واقع گشته، در هیچ منبعی از منابع حوزه علوم قرآنی بر مدنی بودن این آیه، تأکید نشده است؛ زیرا واقعه مذکور در سبب نزول، بعد از جنگ احد رخ داده است که در این جنگ، حمزه به شهادت می‌رسد و اگر این گونه باشد، این آیه، می‌باید مدنی معرفی می‌شد و حتی به سبب نزول مذکور در ذیل این آیه از سوره مریم در تفسیر مجمع‌البیان هم اشاره‌ای نشده است. اگر هم بحث تکرر نزول در میان باشد، باید گفت که به تکرار نزول این آیه هم نه در مجمع‌البیان که در منابع دیگر هم تصریح نشده است و از طرف دیگر، پیرامون آیه ۵۳ سوره زمر باید گفت که عجیب است که خود طبرسی، در تفسیر همین آیه می‌گوید: «درست نیست که این آیه، درباره «وحشی» نازل شده باشد؛ زیرا نزول این آیه در مکه بوده و وحشی پس از سالیان دراز اسلام آورده است؛ اما در پاسخ باید گفت که ممکن است این آیه بر او

خواننده شده و باعث اسلام او گشته است» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۸/۸)، نکته قابل تأمل این است که اگر صاحب مجمع‌البیان، خود بر این مسئله واقف بوده، چرا در ذیل سبب نزول آیه ۴۸ سورة نساء که پیش از سورة زمر است و تفسیرش پیش از آن بوده، سکوت کرده است؟ البته این عکس‌العمل دوگانه طبرسی، در شمار برخورد متناقض او با برخی از روایات سبب نزول است که از این قبیل موارد، در ضمن نقدهای دیگری که متوجه اشتباه طبرسی، در حوزه نقل برخی اسباب نزول است، ذکر خواهد شد.

گفتنی است یک نمونه دیگر از اسباب نزول که با آیات قرآن، مورد نقد قرار می‌گیرد؛ اما طبرسی در برابر آن سکوت کرده، در تفسیر مجمع‌البیان وجود دارد (همان، ۱۴۷/۳).

حال نقد مهم و اساسی که بر طبرسی وارد می‌شود اتخاذ موضع سکوت ایشان در قبال نقل این روایات در تفسیرشان است. اگر این روایات را نقل نمی‌نمود آنگاه می‌توانستیم چنین برداشت کنیم که طبرسی اساساً به این روایات وقعی ننهاد و آنها را قابل ذکر در تفسیر خود ندانسته است اما اینکه تعداد قابل توجهی از این روایات را نقل کرده آنگاه در برابر آنها سکوت کامل اختیار نموده است حقیقتاً جای شگفتی و نقد دارد.

بطلان برخی از روایات منقول در مجمع‌البیان با دلایل مختلف تاریخی، به‌خوبی آشکار می‌گردد. برای نمونه در سبب نزول آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (مائده/۵۱)، طبرسی نقل نموده است که: «عطية بن سعد عوفی و زهري گویند: پس از هزیمت بدریان، مسلمانان به دوستان یهودی خود گفتند: پیش از آنکه به سرنوشت بدریان دچار شوید، مسلمان شوید. مالک بن ضیف گفت: از اینکه جمعی از قریش را غافلگیر کرده و آنها را شکست دادید، مغرور شده‌اید؟! بدانید، هرگاه تصمیم بگیریم که با شما جنگ کنیم، دست‌های شما برای جنگ با ما از کار می‌افتند. عباد بن صامت خزرجی، خدمت پیامبر گرامی ﷺ شتافت و گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، مرا دوستانی است از یهود که دارای شوکت و قدرت هستند. اکنون در پیشگاه خدا و پیامبرش، از دوستی آنها بیزاری می‌جویم. مرا دوستی، جز خدا و

رسولش نیست. عبدالله بن ابی گفت: لکن من از دوستی یهودیان بیزاری نمی‌جویم؛ زیرا از حوادث روزگار بیمناکم و به وجود آنها احتیاج دارم. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوالحباب، آیا گمان می‌کنی که دوستی یهود به سود توست؟ عبدالله گفت: بنا بر این قبول می‌کنم. آنگاه، آیه نازل شد.

سده‌ی گوید: در جنگ احد، گروهی از مردم دچار شدت شدند. یکی گفت: پیش فلان یهودی می‌روم و از او امان می‌گیرم. دیگری گفت: به دیار شام، پیش فلان مسیحی می‌روم و از او امان می‌گیرم. از این‌رو، این آیه نازل شد: «همان، ۳/۳۱۸». از آنجایی که جنگ بدر در سال دوم هجرت و جنگ احد در سال سوم هجرت، روی داده است (واقعی، ۱۴۰۴: ۱/۹۹/۱؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱/۴۰۶ و ۴۰۶)، و از طرف دیگر، نزول سورة مائده، بعد از فتح مکه بوده و از آخرین سوری است که بر پیامبر نازل گشته است (زرکشی، ۱۴۱۰: ۲۸۱؛ معرفت، ۱۴۱۵: ۱۳۸؛ میرمحمدی زرنجی، ۱۴۲۰: ۲۹۸)؛ لذا این روایت، به دلیل ناهمخوانی آن با تاریخ، رد می‌شود.

شایان ذکر است که موارد دیگری از این دسته روایات سبب نزول که با معیار تاریخ مورد نقد قرار می‌گیرند، در تفسیر مجمع‌البیان مشاهده می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/۵۰۹، ۷۷۸: ۳/۱۴۷؛ ۴/۸۰۸؛ ۶/۵۹۸؛ ۱۰/۶۸۷؛ ۳/۸۰۳).

۱-۴- نقل روایات غیر سبب نزول به عنوان اخبار سبب نزول

در مجمع‌البیان ما شاهد روایاتی از طبرسی، هستیم که مفسر آنها را سبب نزول معرفی نموده است؛ اما به دلیل اشتباه او در شیوه بیان آنها، نمی‌توان آن موارد را در شمار سبب نزول به حساب آورد. در واقع این منقولات، بیان استنباط‌های تفسیری و مصادیق (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/۲۱۶؛ ۳/۱۱۴؛ ۴/۵۵۵؛ ۵/۱۱۹؛ ۷/۲۲۰؛ ۹/۴۰۸؛ ۱۰/۸۱۱)، و یا ذکر روایات بی‌تناسب با آیه مورد بحث (همان، ۲/۵۳۵؛ ۳/۱۹۴؛ ۴/۵۳۷؛ ۸/۴۲۷)، است. نیز نقل روایات تاریخ و کیفیت نزول آیات (همان، ۲/۶۷۷-۶۷۶؛ ۳/۲۲۹)، و نقل روایات داستانی همراه با مسائل حاشیه‌ای و جزئی (همان، ۲/۷۲۷-۷۲۶؛ ۳/۱۰۶؛ ۸/۵۴۷؛ ۹/۳۷۱)، از جمله اشتباهات طبرسی در نقل پاره‌ای از اسباب نزول است.

۱-۵- نقل روایات متناقض طبرسی در ذیل برخی از آیات و سور

نقل روایات متناقض طبرسی در ذیل برخی از آیات و سور (همان، ۳۶۰/۱؛ ۶۱۶/۶؛

۴۴۵/۱؛ ۴۴۵/۱۰؛ ۸۵۹/۳؛ ۸۸/۸؛ ۷۸۵/۸؛ ۷۸/۵؛ ۴۴۳/۱۰؛ ۴۴۲-۴۴۳)،

روایات سبب نزول متناقض در تفسیر مجمع‌البیان، به اشکال گوناگونی جلوه‌گر می‌شود که با ذکر انواع متفاوت آن، نوع تناقضشان نیز آشکار می‌گردد؛ برای مثال در ذیل پنج آیه ابتدائی سوره آل عمران، طبرسی در ابتدا نه تنها سبب نزول این پنج آیه را، بلکه هشتاد و چند آیه اول این سوره را با هم ذکر می‌کند: «کلبی، محمد بن اسحاق و ربیع بن انس می‌گویند: هشتاد و چند آیه از اول این سوره، درباره طایفه‌ای از نصاری نجران نازل شده است» (همان، ۶۵۹/۲).

اگرچه طبرسی، واقعه نامبرده را به‌عنوان علت نزول هشتاد و چند آیه اول سوره آل-عمران بیان نموده، با این حال، در ضمن اسباب نزول برخی آیات که در فاصله آیات ۸۰-۱۲ همین سوره قرار دارند، به بیان اسباب نزولی، غیر از آن رویداد، پرداخته است که در اینجا به نمونه‌ای از آنها اشاره خواهد شد ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ﴾ (آل عمران/۱۲).

«محمد بن اسحاق می‌گوید: زمانی که پیغمبر اسلام در جنگ بدر پیروز شد و به مدینه آمد، یهودیان را در بازار قینقاع جمع کرده و فرمود: ای جمعیت یهود از خدا بترسید در مورد آنچه در بدر به سرقریش آمد و پیش از آنکه آنچه بر سرقریش آمد، بر سر شما نیز بیاید، اسلام بیاورید» (همان، ۷۰۶).

با نظری به این روایات، به این نکته آگاهی حاصل می‌شود که طبرسی، با وجود آنکه سبب نزولی مبنی بر دلیل نزول ۸۰ آیه اول سوره آل عمران بیان نموده است؛ اما در ذیل آیه ۱۲ سوره، روایتی غیر موافق با مورد اول، ذکر کرده و در واقع دچار تناقض شده است که تنها به نقل این روایات بسنده کرده و آنها را نه رد و نه تصدیق نموده و در تفسیر آیه هم از آنها بهره چندانی نبرده است.

شاید در پاسخ به این عمل طبرسی گفته شود روش ایشان در نقل روایت

گزارشگری بوده که این سبک نگارش مفسر را بر ارائه آراء دیگران پس از تفسیر صحیح خود ملزم ساخته است. این توجیه صرفاً برای آن دست از روایاتی می‌تواند مورد قبول واقع شود که مفسر پس از تفسیر خود و در پایان روایات مورد تأیید از آنها یاد کرده است اما ما شاهد رویه دیگری در مجمع البیان هستیم و آن نقل روایات سبب نزول در ابتدای تفسیر آیات است. ضمن آنکه مفسر عموماً اقوالی را که در منظر خود ضعیف یافته است با عبارت «قل» و الفاظ مشابه آن مشخص می‌نماید. لذا نمی‌توان این توجیه را برای تمام روایات ضعیف و مجعول ذکر شده در مجمع البیان که با سکوت مفسر همراه شده است، پذیرفت.

۲- نقدهای سندی روایات سبب نزول

گذشته از ایرادهای متنی وارد بر پاره‌ای از اسباب نزول تفسیر مجمع البیان، خدشه‌های سندی هم در بسیاری از اسباب نزول منقول آن، آشکار است که البته بیشتر، متوجه اشتباه خود طبرسی و تساهل او در بیان و سکوت در برابر آنهاست. بیفزاییم که در همان مواردی هم که نقد متنی بر آنها وارد است و پیش از این به بیان آنها پرداخته شد، ایراد سندی هم به چشم می‌خورد. در هر حال آنچه مسلم است، اینکه طبرسی در تفسیر خویش، هیچ خرده‌ای بر سند روایات سبب نزولی که نقل نموده، نگرفته است. چشم‌پوشی او در توجه به اسناد این روایات منقول، موجبات ایجاد اشکال سندی بر اسباب نزول نقل شده در تفسیرش را فراهم نموده است. در ادامه برخی از این اشکالات را بیان می‌داریم:

۱-۲- اشتباه طبرسی در منسوب دانستن برخی روایات به امام محمد

باقر علیه السلام

شیخ طوسی در تفسیر التبیان، در بسیاری از موارد که قول محمد بن جریر طبری را نقل می‌کند، به جای ذکر نام او، کنیه او را نام می‌برد و می‌گوید: ابوجعفر چنین گفته است. کاتبان تفسیر التبیان، در مواردی تصور کرده‌اند که مقصود شیخ طوسی از ابوجعفر، امام محمد باقر علیه السلام است و از این رو بعد از ابوجعفر، کلمه «علیه السلام» را

نوشته‌اند و طبرسی که در طی تألیف تفسیر مجمع‌البیان، برای تفسیر آیات قرآن، به التبیان شیخ طوسی رجوع می‌کرده، در بسیاری موارد که دیده است شیخ طوسی، اسم ابوجعفر را نام برده، با دیدن لفظ «علیه‌السلام»، که به دنبال آن آمده، تصور کرده است که مقصود شیخ طوسی از ابوجعفر، امام محمد باقر علیه‌السلام است؛ لذا طبرسی همان روایات منقول از طبری را، منسوب به امام قلمداد نموده است (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۳). در اینجا، روایات سبب نزولی که مشمول این پندار طبرسی گشته، بیان می‌گردد که با رجوع به تفسیر التبیان شیخ طوسی و تفسیر جامع‌البیان طبری و پی بردن به اینکه این روایت را طبری ذکر کرده و سپس طوسی آن را از طبری نقل کرده و طبرسی هم از تفسیر التبیان بدون آگاهی از اینکه منقول از طبری هستند، بیان نموده، استخراج شده است و از آنجایی که با مراجعه به تفاسیر و کتب متقدم شیعی، چنین روایاتی از امام محمد باقر علیه‌السلام مشاهده نگشته است، اذعان به سر زدن چنین خطایی از طبرسی، قطعی است.

یک مورد از آنها در ذیل آیه ۲۷۳ بقره، بدین شرح است ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۷۳). طبرسی می‌گوید: «از امام محمد باقر علیه‌السلام نقل شده که این آیه دربارهٔ اصحاب صفه نازل شده است» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۶۶/۲). با مراجعه به تفسیر التبیان طوسی نیز این روایت با بیان قال ابوجعفر علیه‌السلام نقل گردیده است (طوسی، بی‌تا، ۳۵۵/۲)، که با تتبع در منابع شیعی چنین روایتی از امام باقر علیه‌السلام ذکر نشده است اما در تفسیر طبری، مفسر با اجتهاد خود چنین مطلبی را نقل و استنتاج کرده است (طبری، ۱۴۱۲: ۶۴/۳)، که پس از آن ناسخان التبیان ابوجعفر طبری را با ابوجعفر، امام باقر علیه‌السلام اشتباه گرفته و این تحلیل طبری را به امام باقر علیه‌السلام منسوب ساخته‌اند.

نمونه‌های دیگری از این دسته روایات در تفسیر مجمع‌البیان یافت می‌شود (برای آگاهی از موارد دیگر ر. ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۸۶/۱؛ ۶۷۳/۲؛ ۹۱/۳ - ۹۰، ۱۵۰، ۳۰۱ - ۲۹۹، ۳۹۶ - ۳۹۵؛ ۴۸۹/۴؛ ۵۱۸. طوسی، بی‌تا: ۳۱۵/۱؛ ۳۶۵/۲؛ ۲۲۰/۳؛ ۳۰۳، ۵۲۳؛ ۴/۴؛ ۱۶۷، ۲۰۲. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲: ۲۹۲/۱؛ ۷۱/۳؛ ۸۱/۵؛ ۱۴۸؛ ۱۵۴/۶؛ ۷۵/۷، ۱۴۹، ۱۸۱).

۲-۲- عدم ذکر سند و منبع

از جمله ایرادهای وارد بر دسته‌ای از روایات سبب نزول در مجمع‌البیان، عدم ذکر سند و حتی راوی برای آنهاست: برای نمونه در سبب نزول ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ...﴾ (قصص/۸۵)، طبرسی می‌گوید:

«گویند: هنگامی که پیامبر خدا ﷺ در مهاجرت به مدینه، به جحفه رسید، اشتیاق مکه پیدا کرد. جبرئیل به حضورش آمده، عرض کرد: اشتیاق وطن و زادگاه خود داری؟ گفت: آری، جبرئیل گفت: خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ...﴾ و به تو وعده می‌دهد که تو را با پیروزی، به مکه برگرداند» (طبرسی، ۴۲۰/۷). همان‌گونه که مشاهده می‌شود، طبرسی بدون توجه به اینکه روایت از چه کسی نقل شده، به بیان آن با آوردن فعلی مجهول بسنده کرده است که این خود، گویای کم‌توجهی او به بحث سند روایات سبب نزول است.

شایان ذکر است که تعداد زیادی از این دسته روایات، در تفسیر مجمع‌البیان وجود دارد (برای نمونه ر.ک: همان، ۳۶۳/۱، ۴۰۶؛ ۵۱۱/۲، ۶۳۰، ۹۱۶؛ ۳/۳، ۱۰۶؛ ۴۳۳/۴؛ ۶۸/۵؛ ۵۵۵/۶؛ ۱۲۴/۷؛ ۳۹۱/۹-۳۹۰)، که همین فراوانی، گویای کم‌توجهی طبرسی به حوزه سند روایات سبب نزول است.

۲-۳- ذکر اسباب نزول از راویان مختلف و عدم گزینش آنها

از جمله نقدهای سندی که بر اسباب نزول مذکور در مجمع‌البیان وارد است، این است که در برخی موارد، طبرسی از راویان مختلف، اسباب نزولی را ذکر نموده؛ اما به گزینش آنها نپرداخته است که البته برداشت‌های متفاوتی را در ذهن مخاطب این تفسیر، ایجاد می‌کند. اینکه به دیده اخبار و نه روایت سبب نزولی که آیه، به‌خاطر آن نازل شده باشد، به آنها نگریسته و یا آنکه همه آنها را به‌عنوان سبب آن آیات مربوطه، برشمرده است و به اصطلاح، تعدد نزول را مدنظر داشته، احتمالاتی است که به ذهن خطور می‌کند. برای بررسی بیشتر، باید به ذکر و نقد یک نمونه از این دست روایات پرداخته شود: در سبب نزول آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (مائده/۸۷)، طبرسی می‌گوید «مفسران گویند: روزی، پیامبر خدا ﷺ درباره مردم و وصف قیامت سخن گفت. مردم ناراحت شدند و

گریستند. ده تن از اصحاب؛ یعنی علی علیه السلام، ابوبکر، عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری، سالم، عبدالله بن عمر، مقداد بن اسود کندی، سلمان فارسی، معقل بن مقرن و... در خانه عثمان بن مظعون جمع شدند و تصمیم گرفتند که روزها روزه‌دار و شب‌ها برای عبادت، بیدار بمانند و گوشت نخورند و با زنان نیامیزند. پیامبر وقتی واقعی بودن آن را متوجه شدند، آنها را از این کار نهی نمودند. این آیه‌ها، به مناسبت این جریان نازل شد. از امام صادق علیه السلام روایت است که: این آیه، درباره‌ی علی علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. علی علیه السلام سوگند یاد کرده بود که شب‌ها نخوابد، مگر اینکه خدا بخواهد. بلال، سوگند یاد کرده که روزها طعامی نخورد و عثمان بن مظعون، سوگند یاد کرده بود که با زنان نیامیزد» (همان، ۳/۳۶۴).

طبرسی پس از اینکه سبب نزول اول را منقول از مفسران می‌داند، روایت امام صادق علیه السلام را نزدیک به همین مضمون، ذکر کرده است. نکته‌ای که در اینجا نیز احتمال داده می‌شود این است که شاید طبرسی، در این مورد قصد داشته که روایت امام علیه السلام را به عنوان تأییدی برای روایت اول که مفسران اظهار کرده‌اند، ذکر نموده باشد. این احتمال درباره‌ی روایات مذکور، با توجه به اظهار تأکیدی طبرسی در مقدمه‌ی تفسیر، مبنی بر تکیه بر روایات معصومین علیهم السلام که همانا اهل بیت علیهم السلام به عنوان یکی از دو امانتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر جای نهاده، صورت گرفته است. همچنین شاهد دیگر نیز این است که گاهی خود طبرسی، برای مثال در ذیل آیه ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (انعام/۵۴)، با صراحت، روایت امام صادق علیه السلام را که تأییدی برای سبب نزول دیگران دانسته، چنین بیان کرده است:

«عکرمه گوید: درباره‌ی کسانی که خداوند پیامبر را از طرد آنها نهی کرده بود، نازل شده است. به همین جهت، هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها برمی‌خورد، بر آنها سلام می‌کرد و می‌فرمود: ستایش خدا را که در امت من افرادی قرار داده که مرا امر کرده است تا ابتدا من بر آنها سلام کنم.

عطا گوید: درباره‌ی جماعتی از صحابه، مثل: حمزه، جعفر، مصعب بن عمیر و عمار و... نازل شده است، انس بن مالک گوید: جماعتی نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شرفیاب

شده گفتند: ما گرفتار گناهان بسیاری شده‌ایم. پیامبر ﷺ در جواب آنها سکوت کرد و این آیه نازل شد.

برخی گفته‌اند: آیه، درباره توبه کاران نازل شده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام همین قول تأیید شده است» (همان، ۴/۴۷۵).

از آنجایی که طبرسی، سخن امام را معیاری برای تأیید روایت می‌داند، این مسئله، بیانگر تأکید و توجه طبرسی نسبت به سخن معصومین علیه السلام است، هر چند که در این موارد نیز به این دسته از اسباب نزول در تفسیر آیه تکیه ننموده و به شیوه ارتباط آیه با آیات ماقبل خود، به فهم و تفسیر آن دست یافته است. گویا، او تنها در پی اثبات بیان امام علیه السلام بوده؛ اما از آن به عنوان راه حلی در تفسیر آیات مربوط، بهره نگرفته است. در نهایت، مشاهده می‌شود که مؤلف مجمع البیان به طور عملی، در تفسیر آیاتی که در روایت سبب نزول آنها، بیان معصومین علیه السلام پس از روایات صحابه و تابعین آمده، جز در مواردی اندک (همان، ۱/۳۶۱)، هیچ بهره‌ای از آنها نبرده و با وجود آنکه در مواردی، روایت اهل بیت علیه السلام را به عنوان مؤیدی برای بیان صحابه و تابعین آورده، تنها در حد تئوری و گزارشی، همتای با دیگر روایات سبب نزول منقول از صحابه و تابعین ذیل آیات و سور مربوط، باقی می‌مانند. مواردی دیگر از این دست، در تفسیر مجمع البیان وجود دارد (ر.ک: همان، ۲/۵۳۴ - ۶۶۸ - ۶۶۷؛ ۴/۸۲۴ - ۸۲۳).

۲-۴- نقل اسباب نزول از جاعلان و معاندان معصومین علیه السلام

یکی دیگر از اشکالات سندی موجود در روایات سبب نزول تفسیر مجمع البیان که بسیار جلب نظر می‌کند، نقل روایاتی از جاعلان حدیث چون ابوهریره و معاندان اهل بیت علیه السلام چون عکرمه است که به ذکر و نقد آنها پرداخته خواهد شد.

طبرسی در سبب نزول آیه ﴿... وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (حشر/۹)، چنین نقل کرده است:

«بعضی گویند: این آیه، درباره مردی نازل شده که نزد پیامبر ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله! مرا طعامی دهید که گرسنه‌ام، پس آن حضرت که متوجه شد همسرانش چیزی ندارند که به آن مرد دهند، فرمود: چه کسی این مرد را امشب مهمان می‌کند؟

پس مردی از انصار او را میهمان نموده و به منزلش برد و هر چند در خانه‌اش غذایی جز خوراک دختر کوچکش نبود، با این حال غذا را نزد مهمان گذارده و چراغ را خاموش کردند و زن بلند شد و دخترک را خوابانید و هر دو شروع کردند به اینکه زبان خود را بگردانند و چنین وانمود کردند که غذا می‌خورند تا جایی که مهمان خیال کرد که میزبان‌ها به راستی با او غذا می‌خورند. آنها این حرکت را انجام دادند تا وقتی که مهمان سیر شد و آنها گرسنه خوابیدند. پس چون صبح شد و خدمت رسول اکرم ﷺ رسیدند و آن حضرت جریان را فهمید، به آنها نگاه کرد و تبسم نمود و آیه را تلاوت کرد.

ابوعلی گوید: آنچه ما آن را به اسناد صحیح از ابوهریره روایت کردیم، این است که این داستان میهمانی و خوابانیدن کودک و خاموش کردن چراغ، مربوط به امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام است» (همان، ۳۹۱/۹).

مشکلی که بر سند روایت وارد است، این است که ابوهریره، در منابع رجالی، همواره به کذب و دروغ متهم است و از این رو از نقل احادیث او پرهیز می‌شود (تستری، ۱۴۳۲: ۲۳۷/۶-۲۳۳)، به‌ویژه اینکه وی نزد شیعه به دلایل دیگری نیز منفور است؛ زیرا یکی از صحابه‌ای است که معاویه او را برای جعل و وضع اخباری بر ضد امام علی علیه السلام استخدام کرده بود (همان، ۲۳۴)، و عجیب‌تر آنکه طبرسی که مفسری شیعی است، این روایت را که ابوهریره مربوط به امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام دانسته را فقط از او نقل نموده و گویی تلاشی در جهت نقل روایتی به همین مضمون از سوی ائمه علیهم السلام از رهگذر منابع شیعی ندارد و به همین روایت منقول از ابوهریره در این باره بسنده می‌کند هر چند می‌توان آن را از باب الفضل ما شهدت به الأعداء تلقی نمود اما باید دقت نمود که ابوهریره از اذعان به نام حضرات علی و زهرا خودداری نموده است و آن را درباره یکی از انصار به حساب آورده است.

مورد دیگر طبرسی سبب نزول آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نور/۱۲-۱۱)، افک را از عایشه بدین شرح نقل نموده است:

«پیش از آنکه وحی نازل شود، پیامبر از اسامه بن زید و علی بن ابی طالب علیه السلام درباره

جدا شدن از من مشورت کرد. اسامه که مرا بی گناه می دانست، عرض کرد: یا رسول الله، آنها خانواده تو هستند و ما درباره آنها جز نیکی نمی دانیم؛ اما علی علیه السلام گفت: خداوند بر تو سخت نگرفته است، جز او زنان دیگری هم هستند. اگر از کنیز سؤال کنی، تو را تصدیق خواهد کرد. پیامبر از بریره پرسید: آیا درباره عایشه سوء ظنی داری؟ بریره گفت: از او چشم پوشی کن. به خدا من عایشه را پاک می دانم» (طبرسی، پیشین، ۲۰۵/۷).

با توجه به اینکه عایشه، نسبت به حضرت علی علیه السلام خصومت و کینه داشته است، به گونه ای که با وجود مخالفت شدیدی که با عثمان داشته، بعد از با خبر شدن از اینکه مردم با امام علی علیه السلام به عنوان خلیفه، بیعت نموده اند، ناخشنودی نشان می دهد و عثمان را مظلوم می خواند (شهیدی، ۱۳۸۳: ۱۴۱)، و بعدها آشکارا رو در روی امام علی علیه السلام می ایستد و با طلحه و زبیر جنگ جمل را به راه می اندازد، به طور یقین، انگیزه شخصی و سیاسی هم به طور ضمنی، از این روایت ساختگی پیداست و همان گونه که از ظاهر آن آشکار است، عایشه، به نحوی بسیار مغرضانه، امام علی علیه السلام را مسبب تحریک و تقویت بدگمانی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به خویش دانسته است؛ چرا که طبق گفته او، اسامه او را پاک دانسته و یا بریره، بر خلاف نظر امام علی علیه السلام به پاکی عایشه اذعان دارد و عایشه به شکلی نظر بریره را نسبت به خود، مثبت توصیف نموده که ناقض و بلکه خلاف میل امام علیه السلام باشد تا انتظار پاسخی که امام علیه السلام از کنیز داشته، اشتباه جلوه دهد. نمونه دیگر: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (بقره/۲۰۷). «بعضی از مردم در راه خدا و برای خشنودی او، جان خود را می فروشند و خدا به بندگانش، مهربان و رئوف است».

طبرسی نقل می کند:

«سده از ابن عباس نقل کرده که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که مشرکان تصمیم بر قتل رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشتند و آن حضرت از مکه خارج شد و به غار ثور پناه برد، نازل شد. در آن شب، علی علیه السلام در رختخواب رسول اکرم صلی الله علیه و آله خوابید و در بین مکه و مدینه این آیه فرود آمد و نقل شده که وقتی علی علیه السلام در رختخواب پیغمبر خوابید، جبرئیل در بالای علی علیه السلام و میکائیل در پائین پایش ایستاده بودند و جبرئیل فریاد می زد: آفرین، آفرین بر مثل تو باد که خداوند به تو بر ملائکه مباهات کرد.

عکرمه می‌گوید: این آیه، دربارهٔ ابوذر غفاری، جندب بن سکن و صهیب بن سنان (سه نفر از مسلمانان فداکار)، نازل شد و هر کدام داستانی دارند. طایفه ابوذر او را گرفتند و او فرار کرد تا نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده ایمان آورد و سپس برای تبلیغ اسلام، به‌سوی قوم و قبیله‌اش بازگشت؛ ولی قبیله‌اش از او دوری کردند و او دوباره نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و اما صهیب، مشرکان او را از فامیلش گرفتند. صهیب با مالش خود را خرید و به‌سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله هجرت کرد» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۳۵/۲).

عکرمه که یکی از مفسران دورهٔ تابعین است، آن‌گونه که از برخی منابع رجالی، به ویژه منابع شیعی برمی‌آید، نظر چندان مساعدی نسبت به وی ندارند؛ برای مثال، کشی پس از آنکه روایتی از امام باقر علیه السلام مبنی بر اینکه آن حضرت، عکرمه را به دلیل عدم هم عقیده بودن با پیروان حضرتش یا بهتر بگوییم مخالفت با عقاید شیعیان، محروم از منفعت، معرفی نموده است را نقل می‌نماید، بعد از آن، از این بیان امام، چنین نتیجه گرفته که نه تنها عکرمه، شایستهٔ مدح نیست، بلکه سزاوار ضد آن است (کشی، بی‌تا: ۴۷۷/۲) علاوه بر این، دربارهٔ او چنین ابراز شده که جزء دستهٔ خوارج بوده (قمی، ۱۴۱۴: ۳۳۴؛ کاتب‌واقدی، ۱۳۷۴: ۲۰۳/۵). و از علمای غیرامامیه به شمار می‌آید (همان). با آگاهی از شخصیت عکرمه، به‌نظر می‌رسد که اگر هم از قطعی بودن اولین سبب نزول که در اینجا ذکر شد، آگاهی داشته، به‌طور عمدی، آیه را متوجه عمل صهیب بن سنان دانسته که نزول آیهٔ ۲۰۷ بقره را موجب شده است.

نتیجه‌گیری

۱. اگرچه صاحب تفسیر مجمع‌البیان، به نقد تعداد بسیار ناچیزی از متن اسباب نزول این تفسیر خویش پرداخته است؛ اما همان نقدها هم در مواردی ناقص هستند و نیاز به نقد تکمیلی دارند.

۲. به یقین می‌توان گفت جز این نیست که تعریف طبرسی از اسباب نزول را نمی‌توان همان علمی که در مباحث علوم قرآنی مطرح و شناخته شده و مورد قبول واقع گردیده است، دانست؛ زیرا اگر چنین بود، در حوزهٔ متنی، در قبال روایاتی که با مبانی مختلف از جمله: قرآن، شأن و ساحت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، عقل، تاریخ و تأثیر

مقاصد سیاسی در بیان آنها که قابل نقد هستند، سکوت اختیار نمی نمود یا تاریخ نزول آیات را با سبب نزول مذکورشان، تطبیق می داد و همچنین از نقل روایات متعارض با عقل، پرهیز می کرد و همچنین از روایاتی که تناسبی با آیه موردنظر، ندارند و نیز تفسیر و مصداقی برای آیات مربوط هستند، اجتناب می نمود و مرتکب خطا از جهت ذکر برخی روایات تاریخ نزول آیات، وجود تناقض در نقل او از اسباب نزول برخی آیات و همچنین دچار اشتباه پرداختن به جزئیات برخی روایات که به فرض صحیح بودن، به تفسیر آیه کمکی نمی کند، نمی شد و در حوزه سندی، در ذکر اسناد روایات، توجه بیشتری نشان می داد تا گرفتار اشتباه در منسوب دانستن برخی روایات اسباب نزول به امام باقر علیه السلام نشود، یا به ذکر منبع یا منابعی مشخص برای برخی روایات می پرداخت تا مخاطب را دچار سردرگمی نسبت به قبول روایت نکند و یا از راویان معاند با اهل بیت علیهم السلام سبب نزول نقل نمی کرد.

۳. چنین به نظر می رسد که در منظر طبرسی، روایات اسباب نزول، نه به معنای روایت مصطلح بلکه گزارشاتی تاریخی است که دیگران نقل نموده اند. چرا که اگر مفسر دید روایی به این اخبار داشت، خود را ملزم به نقد آنها می نمود تا نقدهای سندی و متنی موجود در برخی از آنها را بر مخاطب روشن سازد، نقدهایی که نفی یکی از دو مورد سند و متن، مستلزم نفی دیگری است. در نهایت، عامل مهم در اذعان به اینکه طبرسی به طور کلی و غالب به اسباب نزول به دیده گزارش نگریسته، این است که اگر معتقد به روایی بودن این اخبار بود از آنها به عنوان یکی از طرق فهم آیات بهره می برد، و با اتکاء به آنها، تلاش بیشتری می نمود تا دلایل خود را بدین شکل بر اثبات یا رد روایات اسباب نزولی که نقل کرده، محکم تر کند.

کتاب نامه

۱. قرآن کریم، چ ۱، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران، دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، ۱۴۱۵.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا)، التحرير والتنوير، بی جا، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی.
۳. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو التفسیر القرآن العظیم، چ ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه و منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۹.

۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، چ ۱، تحقیق محمد عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸.
۵. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، چ ۵، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۹۳.
۶. جمل، بسام، اسباب نزول در دایره تردید، چ ۱، ترجمه جعفر فیروزمندی بندپی و زهره نریمانی، کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۳.
۷. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، چ ۹، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۹.
۸. زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، چ ۱، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۰.
۹. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چ ۳، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷.
۱۰. شاذلی، سید بن قطب، فی ظلال القرآن، چ ۱۷، بیروت - قاهره، دارالشروق، ۱۴۱۲.
۱۱. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر، چ ۱، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر - دارالکلم الطیب، ۱۴۱۴.
۱۲. شهیدی، جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، چ ۳۵، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۳.
۱۳. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، حدیث‌های خیالی در تفسیر مجمع البیان همراه با چهار مقاله تفسیری، چ ۵، تهران، کویر، ۱۳۹۰.
۱۴. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۵، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چ ۳، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۷۲.
۱۶. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، چ ۱، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بی جا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۸. قرشی، علی اکبر، احسن الحدیث، چ ۳، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷.
۱۹. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، چ ۱، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۶۴.
۲۰. قمی، عباس، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، چ ۱، قم، اسوه، ۱۴۱۴.
۲۱. کاتب واقدی، محمد بن سعد، طبقات، چ ۱، ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران، فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.
۲۲. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، بی جا، تحقیق، مهدی رجایی، قم، مؤسسة آل البيت ع، بی تا.
۲۳. معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، چ ۲، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۵.
۲۴. میرمحمدی زرنندی، ابوالفضل، بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، چ ۱، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۰.
۲۵. نمری القرطبی، یوسف بن عبدالبر، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، بی جا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۷-۱۴۲۶.
۲۶. واقدی، محمد بن عمر، کتاب المغازی، چ ۳، تحقیق، مارسدن جونس، بی جا، عالم‌الکتب، ۱۴۰۴.
۲۷. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، چ ۹، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی